نگاه

رابطه ایران و ایالات متحد؛ آغازی برای یک گفت‌وگو

ترازدی روابط ایران و آمریکا

شیمابهره‌مند

روابط ایران و آمریکا با اینکه در قیاس با روابط ایران با کشورهای دیگر پرسابقه و قدیمی است، جز در سال‌های ابتدایی همواره پیچیده و پرتنش بوده است. نویسندگان کتاب «رابطه ایران و ایالات متحد: آغازی برای یک گفت‌وگو» با مروری بر تاریخ روابط ایران و آمریکا به وضعیت اخیر می‌پردازند. چنان‌که عباس ملکی در پیشگفتار کتاب نوشته است: «مسیر رویدادهای آینده مشخص نیست. اما توصیه من آن است که علاوه بر بازگردن درهای مذاکره ایران با تمام کشورهایی که جمهوری اسلامی آنها را به رسمیت می‌شناسد، تغییر رفتار آمریکا را نیز باید در سناریوهای معطوف به آینده در نظر داشت. به طور کلی اگر سیاست خارجی آمریکا بر تغییر رهیافت دهه اخیر، یعنی انتقال از خاورمیانه به شرق آسیا باشد، شاید در آینده دو کشور ایران و آمریکا بتوانند با کاستن از تنش میان دو طرف و ایجاد ثبات در منطقه خلیج‌فارس با یکدیگر تعامل نمایند». کتاب شامل مقالاتی از نویسندگان متخصص در حوزه مطالعات بین‌المللی است. اما ماجرای شکل‌گیری این کتاب از این قرار است که عباس ملکی در سال ۲۰۱۱ به دعوت مرکز مطالعات بین‌المللی مؤسسه تکنولوژی ماساچوست (ام‌آی‌تی) به بوستون می‌رود و این زمان مصادف است با دومین دوره ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد که روابط ایران با جهان خارج تنش‌آلودتر از گذشته بوده است. ملکی بعد از مشاهداتش از وخامت اوضاع به فکر چاره‌جویی برمی‌آید و مسئله را با جان تیرمن رئیس مرکز مطالعات بین‌المللی ام‌آی‌تی در میان می‌گذارد و ماحصل آن هفت مقاله می‌شود که در این کتاب گرد آمده است. «ایالات متحد و ایران: برداشت‌ها و تله‌های سیاست» رابرت جرویس- «برداشت ایرانی‌ها از سیاست‌های ایالات متحد در مورد ایران: دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای» سیدحسین موسویان، «تفسیری از دشمن سرسخت: برداشت‌های آمریکا از ایران» ماتیو ای و استیون میلر، «برداشت‌های ایران از سیاست آمریکا در منطقه» کیهان برزگر، «برداشت‌های آمریکا از سیاست ایران در قبال منطقه» جان تیرمن، «آینده روابط ایران و آمریکا» حسین بنایی، «بهبود روابط ایران و آمریکا و غلبه بر سوگیری‌های برداشتی» عباس ملکی و رابرت ریدان، مقالات این کتاب‌اند که در آن سعی شده تصویری دوسویه از برداشت ایران و آمریکا از یکدیگر ارائه شود. ملکی در مقاله مشترک با رابرت ریدان از ترازدی روابط ایران و آمریکا نوشته است: «روابط ایران و آمریکا از بسیاری جهات مانند ترازدی است. دو کشور منافع مشترک مهم و انگیزه‌های قوی برای همکاری در بسیاری از موضوعات استراتژیک دارند، با وجود این، سوءظن‌ها و برداشت‌های متقابل از نارضایتی‌های تاریخی، عملا همه راه‌های آشتی را مسدود کرده و در چندین مورد نیز منجر به تشدید خصومت شده است». نویسندگان این مقاله سعی دارند با استدلال قانع‌کننده‌ای نشان دهند که با وجود تفاوت و شباهت ماهخوانی منافع دو کشور ایران و آمریکا با هم، برداشت‌های منفی متقابل یا سوءبرداشت‌هاست که سیاست هر دو دولت را در قبال هم تعیین می‌کند و موانع اساسی موجود بر راه رسیدن به دستاورد متقابل را تحمیل می‌کند. کتاب «رابطه ایران و ایالات متحد» با در نظر گرفتن مقاومت استراتژیک خاص اکثر ایران در روابط دو کشور مسایی دارد یا فرافرض از این مناقشات، منشأ اصلی برداشت‌ها یا دقیق‌تر، سوءبرداشت‌هایی را واکاوی کند که روایت‌های متضاد را شکل داده‌اند. در عین حال، با تأکید بر اینکه این سوءبرداشت‌ها دلیل اصلی سوگیری‌های دو کشور است، راه‌های اجتماعی پیش‌روی دو کشور برای غلبه بر این وضعیت را نشان می‌دهد. «هدف از این کار این است که مسائل مادی و راهبردی که زمینه‌ساز این اختلافات است نادیده گرفته شود. بلکه می‌خواهیم نشان دهیم اینها موانعی واقعی و غلبه‌ناپذیر نیستند. اما توصیه من آن است که علاوه بر بازگشت به دیپلماسی و دیپلماسی چندجانبه، با پیش‌برد دیپلماسی از دید این کارشناسان، پرداختن به بسیاری از سرچشمه‌های اساسی‌تر خصومت میان ایالات متحد و ایران است که نه‌تنها در موفقیت مذاکرات بلکه در بسیاری از موارد حتی شروع مذاکرات دو کشور را دشوار کرده است. رابرت جرویس، نظریه‌پرداز برجسته روابط بین‌الملل و روان‌شناسی سیاسی که مهم‌ترین اثر او «برداشت و سوءبرداشت در سیاست بین‌الملل» است، برای تبیین وضعیت موجود بین ایران و آمریکا، استعاره «راهنمود» را به کار می‌گیرد که نشانگر برداشت‌های متفاوت طرفین نسبت به یکدیگر است. جرویس می‌نویسد: «می‌دانیم که شطرنج الگوی خوبی برای سیاست بین‌الملل نیست، زیرا خیلی چیزها در آن پنهان است. بنابراین قیاس راهنمای بهتری بوکر است؛ اما اینکه قوانین برای همه بازیکنان یکسان است و درواقع همین یکی بازی را انجام می‌دهند نیز فرضی گمراه‌کننده است. الگوی بهتر، داستان کوتاه رقیق و فیلم راهنمود است که در آن، هر یک از شرکت‌کنندگان موفقیت دیگر بازیکنان را به روش‌های کاملا متفاوتی می‌بیند و به‌سختی می‌توان دیدگاه دیگری را درک کرد». راننمود در اینجا بیشتر ارجاع به یک استعاره است. جرکاه ما را به سمت تفاوت‌های برداشتی محتمل راهنمایی می‌کند. نه‌تنها واضح است دو کشوری که میان آنها منازعه روی داده (حتی اغلب زمانی که متحد یکدیگرند) وضعیت را متفاوت از یکدیگر می‌بینند، بلکه این تفاوت الگومند و تا حدی قابل پیش‌بینی‌اند. اما به عقیده جرویس، متأسفانه در بیشتر موارد، خود بازیگران درک درستی از تفاوت‌های موجود در شناخت یکدیگر ندارند. چه برسد به اینکه مشروعیت و معقولیت باورهای دیگران را به رسمیت بشناسند. جرویس تأکید می‌کند که هر دو طرف راه سختی پیش‌رو دارند و پیش از هر چیز باید بدانند تصویری که هر طرف از دیگری دارد تا بابت کدامیک از کار دشواری است. البته نه‌بدرک می‌نویسد که این تصویر غیرقابل تغییر نیست. تنها تغییرات تنها در واکنش به اطلاعات گسترده و بسدون ابهام رخ می‌دهد. از نظر جرویس، یکی دیگر از سوگیری‌های شناختی دردسرساز این است که رفتار طرف مقابل را برنامه‌ریزی شده و متمرکز از آنچه هست در نظر بگیرند. جرکاه «هرکسی که در دولت ایالات متحد خدمت کرده باشد، می‌داند که چقدر از اقدامات و حتی سیاست‌ها محصول واکنش‌های ناهماهنگ نهادها و ادارات آمریکایی با دیدگاه‌ها و دستور کارهای مختلف‌اند؛ بنابنها و اقداماتی که حقیقتا گرفته‌شده یا نتیجه سازش‌های بوروکراتیک‌اند. اما به‌ندرت رفتار دولت‌های دیگر را به شکل واقعی تفسیر می‌کنیم؛ به‌ویژه زمانی که احتمال رفتار خصمانه وجود داشته باشد». در نهایت، نویسندگان این کتاب تلاش کرده‌اند به دور از قطبی‌هایی که مشخصه بسیاری بحث‌ها بین طرفین بوده مسئله شکست روابط میان دو کشور را بررسی کنند با هدف ایجاد زمینه‌های مشترک و شناسایی سوءبرداشت‌های قابل حل که آغازی برای یک گفت‌وگو است.

سقوط باریس
رابطه ایران و ایالات متحد
آغازی برای یک گفت‌وگو
عباس ملکی، جان تیرمن
ترجمه مریم هاشمی‌نژاد
نشر ثالث

گفت‌وگوی احمد غلامی با رحمن قهرمان‌پور و عباس ملکی درباره انتخابات آمریکا

مدیریت تنش با آمریکا

سیاست داخلی آمریکا این روزها به‌نوعی غیرعقلانی به نظر می‌رسد و اجماع نخبگان در آن دیده نمی‌شود. به نظرتان این حالت آشفته که البته ما از بیرون شاهدش هستیم، در آمریکا چه اثری دارد و آیا امکان دارد اتفاقات پیش‌بینی‌نشده‌ای در این وضعیت به وجود بیاید یا خیر؟

عباس ملکی: روابط بین‌الملل را که از دور نگاه می‌کنیم یک سیستم هرج‌ومرج یا کاتیک (Chaotic) وجود دارد. جوامع هم به همین ترتیب. به‌خصوص جوامع دموکراتیک را که از دور نگاه می‌کنید می‌بینید چقدر شلوغ است. یکی از مسائلی که واشنگتن دی‌سی، پایتخت ایالات متحده دارد، این است که هیچ‌وقت صدای واحدی از آنجا به گوش نمی‌رسد و به نظر می‌رسد تا به حال هیچ کشوری یک سیاست واحد از طرف ایالات متحده ندیده است. مثال معروفش شاه است که در عین حال که بعضی وقت‌ها با دولت خیلی نزدیک بود، نفت می‌داد و جنگنده می‌گرفت. اما کنکره اذیتش می‌کرد یا حزب مقابل و برعکس. این مسئله در دوره قبل از انقلاب ایران بارها اتفاق افتاد. در مورد بعد از انقلاب هم به نظر می‌رسد که صدای واحدی نیست. این نکته را هم بگویم که بعضی‌ها دنبال این هستند که کل صداهای پایتخت آمریکا را یکجا داشته باشند. مثلا عربستان سعودی از طریق نفت، پول، خرید سهام و ملک، یا در دوره‌ای جمهوری خلق چین می‌خواست این کار را بکند. اینها همه شکست خوردند، به دلیل اینکه ذات کار ایالات متحده است و تا حد زیادی هم به ریشه‌های ایالات متحده یا بهتر بگویم ولایات متحده برمی‌گردد که تعداد زیادی از کشورهای مستقل هستند که با هم یکی شده‌اند. دیگر اینکه تعداد بیشتری از مهاجرین و نژاد‌ها و اقوام مختلف هستند که نظرات مختلف دارند. با این مقدمه به نظر می‌رسد می‌شود تقسیم‌بندی کلی کرد: جامعه آمریکایی چند بخش مهم دارد. یک بخش مهمی از جامعه آمریکایی بخش تجارت است که به‌صورت سمبلیک، وال‌استریت و سهام‌ها یا واحدهای سهام مثل نزدک باشد. مورد بعدی رسانه است که رسانه‌های آمریکایی هم در داخل و هم در سطح بین‌المللی قوی هستند. مورد سوم، فرهیختگان و نخبگان مثل دانشگاهیان هستند مثل هاروارد یا مکتب برکلی، استنفورد و سیلیکون ولی. نکته بعدی تکنولوژی یا فناوری است که آنجا تکنولوژی خیلی جلو است و به نظرم هنوز هم حرف آخر را همین سیلیکون ولی و جاهایی می‌زنند که در مورد فناوری کار می‌کنند. مورد آخر هم بخش نظامی است که البته بخش نظامی هم از تجارت و هم از تکنولوژی و دانشگاه استفاده می‌کند. ولی بخش نظامی ایالات متحده، تکاهش خیلی متفاوت است و من چون در بخش انرژی کار می‌کنم، بخش دیگری را هم اضافه می‌کنم که آن بخش انرژی است. در هر کدام از اینها تضاد‌ها و تناقض‌های عجیبی وجود دارد. مثلا قیمت نفت بالا برود یا پایین، یا تکنولوژی انرژی‌های جایگزین را دنبال می‌کنیم یا انرژی‌های هیدروکربنی. در این تقسیم‌بندی، به نظرم دموکرات‌ها در بخش دانشگاهی، رسانه و مسئله انرژی‌های غیرمتعارف یعنی انرژی‌های نو، خورشید و باد، مسئله حفاری افقی و اینها دست بالا را دارند. جمهوری‌خواهان هم در بخش صنایع نظامی، نفت و انرژی و صنایع نظامی-تکنولوژیک مثل همین بوییک یا مک‌دانل دالگلاس که خیلی بزرگ هستند. دست بالا را دارند. اینکه کدام‌شان برای ایران مفیدترند، در نگاه اول باید کفت سک زرد برادر شغال است. از ۱۸۵۰ تا به حال به‌طور کلی از هر دو اینها جز بدی ندیده‌ایم. اما به نظر می‌رسد جمهوری‌خواهان اهمیت ایران را بیشتر از دموکرات‌ها دانند.

در کتاب‌تان، «رابطه ایران و ایالات متحد؛ آغازی برای یک گفت‌وگو» که به‌تازگی به فارسی ترجمه شده است، به این نکته اشاره کردید که برخی سوءتفاهم‌ها در رابطه ایران و آمریکا وجود دارد که بیشترین تعیین‌کننده هستند تا اصل واقعیت. آیا می‌خواستید به این نکته اشاره کنید؟

ملکی: یکی از نویسندگان این کتاب به زبان انگلیسی، آقای رابرت جرویس که اخیرا درباره سازوکارهای سیاسی بهتر و متناسبانه در دوران کرونا فوت کرد، می‌گوید فرض کنید من و شما همسایه هستیم، من دیوار کوتاهی بینمان را دو دیف بلندتر می‌کنم. ادراک شما به‌عنوان همسایه من چیست. من چرا این کار را می‌کنم؟ اولین ادراک این است که من از شما می‌ترسم. شما هم همین فکر را می‌کنید و دو ردیف آجر هم شما روی هم‌گذارید. این را اگر در سطح کشور بیاورید، وقتی شما یک هواپیمای جنگنده در خریدید یعنی می‌خواهید من را تهدید کنید. من هم‌روم نوع بهتری را می‌خرم. به این قضیه «تهدید مارپیچی» می‌گوید و همین‌طور ادامه پیدا می‌کند و به اینجا می‌رسد که می‌بینید امارات مدتها عربی چقدر سلاح‌های با تکنولوژی بالا دارد و در حالی که حتی می‌توانند اسرائیل، یا عربستان سعودی که به همان مسئله تهدید مربوط می‌شود. این ادراک یا سوءادراک است.

در مورد ایران و ایالات متحد هم به نظر می‌رسد اگر روابط ما با آمریکا سال ۱۸۵۰ درست شده باشد تا ۱۹۵۳ یعنی کودتای ۲۸ مرداد، آمریکا در ایران یک موجود دوست‌داشتنی بود. برای اینکه روسیه و انگلستان مدام استعمار و استثمار می‌کردند و پرچم‌شان را جایی سردرها می‌زدند و بادنماه به اینها وابسته بود. ایالات متحده این کارها را نمی‌کرد، یا اینرا نزدیک بود. کمرک و سیستم مالی ما را درست می‌کرد و بعد از جنگ جهانی دوم هم سیاه صلح در ایران ماند که پیامدهای زیادی برای ایران داشت. مثلا انتشارات فرانکلین به ما ویراستاری جدید را داد. فرانکلین پروژه تحصیلی تعلیمی ناشران نیویورک بود. اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد، این روی آمریکا کار رفت و ایران به قدری جذاب بود که بهتر است قرارداد کنسرسیوم را برای نفت بستند. بعد ساواک درست شد و بعد مسائلی که دوران کلیدی نیکسون اتفاق افتاد؛ مسئله سرمایه‌گذاری در ایران و شهادت آیت‌الله سعیدی و دیگر مسائلی که تا سال ۵۷ پیش آمد. بنابراین از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۶ آمریکایی‌ها درست کار ایران را مدیریت می‌کردند. اما، این طبقه متوسط ایران را عصبانی کرد. به‌خصوص بعد از بالارفتن قیمت نفت که خیلی از مردم ایران دیگر نگرانی‌اش بابت معاش و معیشت نداشتند و بنابراین به جای اینکه مدرگرسه باشند حالا می‌توانستند به حسینیه ارشاد بروند و حرف‌های دکتر شریعتی و مرحوم اسناد شهید مطهری را گوش کنند. به جز حال انقلاب اسلامی، از آن موقع تلقی‌ها یا ادراک ایران نسبت به ایالات متحده به سمت منفی رفت و آنها هم همین‌طور. اینکه کدامیک اولین کار را کردند، به نظرم آمریکایی‌ها شروع کردند. خیلی سفارت خانه‌ها را که شما در آن کار سیاسی می‌کنید و البته وابسته امنیتی هم دارید. آن موقع خیلی در شمیران بود به دیماسرسان آزمن آمریکا که این بیمارستان اخیرا شده. از کل سیستمی که در سفارتخانه آنجا، یک بکاب نداشتند و با واشنگتن مستقیم از طریق تلفن در ارتباط بودند. بلوزکردنی بود. اما دوستانی هم در دانشگاه صنعتی شریف و امیرکبیر به اشتباه به سفارت حمله کردند و سوءادراک بیشتر شد. خلاصه دهه ۶۰ قانون و فرمان وابست‌جمهوری آن‌طرف هست که هرکدام سوءادراک را بیشتر و بیشتر کردند تا به اینجا رسیده است.

آقای دکتر قهرمان‌پور به نظرم این بحث آقای ملکی مهم است که صدای واحدی از طرف آمریکایی‌ها نمی‌شنویم. از دو نوعی آشوب دیده می‌شود. اما چه‌بسا در واقعیت چنین آشوبی وجود ندارد. تصور بیرونی ما این است که صداهای مختلفی وجود دارد و وقتی صداهای مختلفی وجود دارد، ارائه‌کنندگان دیگر می‌توانند راحت‌تر نفوذ و یا طبقه‌هایی که به آنها نزدیک‌تر هستند، لابی کنند و ارائه بگیرند. اتفاقی که در دورهای که آقای ملکی دیلمات بود و مسئولیت رسمی داشت، افتاد بود و ایران در آمریکا لابی‌هایی داشت که می‌توانست به‌صورت مستقیم مسائل خودش را منتقل کند یا حداقل اینکه بدون واسطه مسائلش را از طیف لابی‌های ایرانی عنوان کند. به نظرتان شما چه اتفاقی افتاده که الان یک صدای واحد شده ایرانی از آمریکایی‌ها می‌شنویم؟

قهرمان‌پور: نکته‌ای که درباره آشوب فرمودید، در مورد ایران هم صدق می‌کند. آنها هم می‌گویند در ایران چه خبر است. هرکسی جزیی می‌گوید! قاعدتا این ویژگی نظام‌هایی است که در آن رقابت‌های سیاسی دموکراتیک و نیمه‌دموکراتیک وجود دارد. ولی شما از چین صحبتی نقریبا واحدی می‌شنوید؛ چون نظام سیاسی‌اش در چین چه خبر است. البته در مورد آمریکا اگرچه دکتر ملکی به‌درستی اشاره کردند که چون نظام فدرالیو بوده، ۵۰ ایالت دارد و در انتخابات ۲۰۲۰ هم دیدید که تفسیرهای متفاوتی راجع به اختیارات ایالت‌ها و دادگاه عالی وجود دارد. این صداهای مختلف فقط در مورد ما نیست. در آلمان هم همین‌طور است. متنها در آلمان و فرانسه مرزهای حزبی روشن است. اما آمریکا مثل ایران است. یک طیف وجود دارد. الان آقای تیم والز از طیف شرق دموکرات و کمی محافظه‌کارتر از دموکرات‌هاست. در حالی که خانم کامالا هریس از نیویورک می‌آید که آنجا دموکرات‌های خیلی لیبرال‌تر هستند تا دموکرات‌های ویسکانسین. مثل ایران که اصطلاحا طیفی دارد که در مشهد است تا اصلاح‌طلبی که در تهران است و به هر حال اینها یک طیف هستند. آمریکا هم همین‌طور است. فرض کنید الان در داخل حزب دموکرات تقریبا می‌شود گفت سه طیف مانند و بیوکرسیو و محافظه‌کار وجود دارد. در سطح کشور هم همین‌طور هستیم. ما نیاز داشتیم به اینکه هر دو طرف ایران و آمریکا همدیگر را بفهمند. این پیچیدگی ما را بفهمند. اما چون این ارتباط قطع شده، آنها می‌گویند در ایران چه خبر است. ما هم می‌گوییم در آمریکا چه خبر است. چراکه یک بحث ارتباطی وجود ندارد. اما اینکه چقدر این ارتباط استفاده کند یا چه استفاده کند، یا عربستان سعودی که در وزارت خارجه بودند مثل دوستان آقای ملکی. آقای ظریف و بقیه که آمریکا را خوب می‌شناختند و برخی آنجا درس خوانده بودند؛ اینها نسلی بودند که همه وقتی داشتند و همه آمریکا را می‌شناختند و برای ایجاد رابطه تلاش کردند. آن نسل کار خودش را کرده و وجود خودش را کشیده است. اما تقریبا از دهه نود به‌بعد سال پیش جنگ در ایران شدت گرفت که بی‌ارتباط با رتبات‌های دولت آقای احمدی‌نژاد و بادنماه به اینها وابسته بود. ایالات متحده این کارها را نمی‌کرد. یا اینرا نزدیک بود. کمرک و سیستم مالی ما را درست می‌کرد و بعد از جنگ جهانی دوم هم سیاه صلح در ایران ماند که پیامدهای زیادی برای ایران داشت. مثلا انتشارات فرانکلین به ما ویراستاری جدید را داد. فرانکلین پروژه تحصیلی تعلیمی ناشران نیویورک بود. اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد، این روی آمریکا کار رفت و ایران به قدری جذاب بود که اول قرارداد کنسرسیوم را برای نفت بستند. بعد ساواک درست شد و بعد مسائلی که دوران کلیدی نیکسون اتفاق افتاد؛ مسئله سرمایه‌گذاری در ایران و شهادت آیت‌الله سعیدی و دیگر مسائلی که تا سال ۵۷ پیش آمد. بنابراین از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۶ آمریکایی‌ها درست کار ایران را مدیریت می‌کردند. اما، این طبقه متوسط ایران را عصبانی کرد. به‌خصوص بعد از بالارفتن قیمت نفت که خیلی از مردم ایران دیگر نگرانی‌اش بابت معاش و معیشت نداشتند و بنابراین به جای اینکه مدرگرسه باشند حالا می‌توانستند به حسینیه ارشاد بروند و حرف‌های دکتر شریعتی و مرحوم اسناد شهید مطهری را گوش کنند. به جز حال انقلاب اسلامی، از آن موقع تلقی‌ها یا ادراک ایران نسبت به ایالات متحده به سمت منفی رفت و آنها هم همین‌طور. اینکه کدامیک اولین کار را کردند، به نظرم آمریکایی‌ها شروع کردند. خیلی سفارت خانه‌ها که شما در آن کار سیاسی می‌کنید و البته وابسته امنیتی هم دارید. آن موقع خیلی در شمیران بود به دیماسرسان آزمن آمریکا که این بیمارستان اخیرا شده. از کل سیستمی که در سفارتخانه آنجا، یک بکاب نداشتند و با واشنگتن مستقیم از طریق تلفن در ارتباط بودند. بلوزکردنی بود. اما دوستانی هم در دانشگاه صنعتی شریف و امیرکبیر به اشتباه به سفارت حمله کردند و سوءادراک بیشتر شد. خلاصه دهه ۶۰ قانون و فرمان وابست‌جمهوری آن‌طرف هست که هرکدام سوءادراک را بیشتر و بیشتر کردند تا به اینجا رسیده است.

آقای دکتر قهرمان‌پور به نظرم این بحث آقای ملکی مهم است که صدای واحدی از طرف آمریکایی‌ها نمی‌شنویم. از دو نوعی آشوب دیده می‌شود. اما چه‌بسا در واقعیت چنین آشوبی وجود ندارد. تصور بیرونی ما این است که صداهای مختلفی وجود دارد و وقتی صداهای مختلفی وجود دارد، ارائه‌کنندگان دیگر می‌توانند راحت‌تر نفوذ و یا طبقه‌هایی که به آنها نزدیک‌تر هستند، لابی کنند و ارائه بگیرند. اتفاقی که در دورهای که آقای ملکی دیلمات بود و مسئولیت رسمی داشت، افتاده بود و ایران در آمریکا لابی‌هایی داشت که می‌توانست به‌صورت مستقیم مسائل خودش را منتقل کند یا حداقل اینکه بدون واسطه مسائلش را از طیف لابی‌های ایرانی عنوان کند. به نظرتان شما چه اتفاقی افتاده که الان یک صدای واحد شده ایرانی از آمریکایی‌ها می‌شنویم؟

قهرمان‌پور: شاید این روزها به‌نوعی غیرعقلانی به نظر می‌رسد و اجماع نخبگان در آن دیده نمی‌شود. به نظرتان این حالت آشفته که البته ما از بیرون شاهدش هستیم، در آمریکا چه اثری دارد و آیا امکان دارد اتفاقات پیش‌بینی‌نشده‌ای در این وضعیت به وجود بیاید یا خیر؟

عباس ملکی: روابط بین‌الملل را که از دور نگاه می‌کنیم یک سیستم هرج‌ومرج یا کاتیک (Chaotic) وجود دارد. جوامع هم به همین ترتیب. به‌خصوص جوامع دموکراتیک را که از دور نگاه می‌کنید می‌بینید چقدر شلوغ است. یکی از مسائلی که واشنگتن دی‌سی، پایتخت ایالات متحده دارد، این است که هیچ‌وقت صدای واحدی از آنجا به گوش نمی‌رسد و به نظر می‌رسد تا به حال هیچ کشوری یک سیاست واحد از طرف ایالات متحده ندیده است. مثال معروفش شاه است که در عین حال که بعضی وقت‌ها با دولت خیلی نزدیک بود، نفت می‌داد و جنگنده می‌گرفت. اما کنکره اذیتش می‌کرد یا حزب مقابل و برعکس. این مسئله در دوره قبل از انقلاب ایران بارها اتفاق افتاد. در مورد بعد از انقلاب هم به نظر می‌رسد که صدای واحدی نیست. این نکته را هم بگویم که بعضی‌ها دنبال این هستند که کل صداهای پایتخت آمریکا را یکجا داشته باشند. مثلا عربستان سعودی از طریق نفت، پول، خرید سهام و ملک، یا در دوره‌ای جمهوری خلق چین می‌خواست این کار را بکند. اینها همه شکست خوردند، به دلیل اینکه ذات کار ایالات متحده است و تا حد زیادی هم به ریشه‌های ایالات متحده یا بهتر بگویم ولایات متحده برمی‌گردد که تعداد زیادی از کشورهای مستقل هستند که با هم یکی شده‌اند. دیگر اینکه تعداد بیشتری از مهاجرین و نژاد‌ها و اقوام مختلف هستند که نظرات مختلف دارند. با این مقدمه به نظر می‌رسد می‌شود تقسیم‌بندی کلی کرد: جامعه آمریکایی چند بخش مهم دارد. یک بخش مهمی از جامعه آمریکایی بخش تجارت است که به‌صورت سمبلیک، وال‌استریت و سهام‌ها یا واحدهای سهام مثل نزدک باشد. مورد بعدی رسانه است که رسانه‌های آمریکایی هم در داخل و هم در سطح بین‌المللی قوی هستند. مورد سوم، فرهیختگان و نخبگان مثل دانشگاهیان هستند مثل هاروارد یا مکتب برکلی، استنفورد و سیلیکون ولی. نکته بعدی تکنولوژی یا فناوری است که آنجا تکنولوژی خیلی جلو است و به نظرم هنوز هم حرف آخر را همین سیلیکون ولی و جاهایی می‌زنند که در مورد فناوری کار می‌کنند. مورد آخر هم بخش نظامی است که البته بخش نظامی هم از تجارت و هم از تکنولوژی و دانشگاه استفاده می‌کند. ولی بخش نظامی ایالات متحده، تکاهش خیلی متفاوت است و من چون در بخش انرژی کار می‌کنم، بخش دیگری را هم اضافه می‌کنم که آن بخش انرژی است. در هر کدام از اینها تضاد‌ها و تناقض‌های عجیبی وجود دارد. مثلا قیمت نفت بالا برود یا پایین، یا تکنولوژی انرژی‌های جایگزین را دنبال می‌کنیم یا انرژی‌های هیدروکربنی. در این تقسیم‌بندی، به نظرم دموکرات‌ها در بخش دانشگاهی، رسانه و مسئله انرژی‌های غیرمتعارف یعنی انرژی‌های نو، خورشید و باد، مسئله حفاری افقی و اینها دست بالا را دارند. جمهوری‌خواهان هم در بخش صنایع نظامی، نفت و انرژی و صنایع نظامی-تکنولوژیک مثل همین بوییک یا مک‌دانل دالگلاس که خیلی بزرگ هستند. دست بالا را دارند. اینکه کدام‌شان برای ایران مفیدترند، در نگاه اول باید کفت سک زرد برادر شغال است. از ۱۸۵۰ تا به حال به‌طور کلی از هر دو اینها جز بدی ندیده‌ایم. اما به نظر می‌رسد جمهوری‌خواهان اهمیت ایران را بیشتر از دموکرات‌ها بدانند.

در کتاب‌تان، «رابطه ایران و ایالات متحد؛ آغازی برای یک گفت‌وگو» که به‌تازگی به فارسی ترجمه شده است، به این نکته اشاره کردید که برخی سوءتفاهم‌ها در رابطه ایران و آمریکا وجود دارد که بیشترین تعیین‌کننده هستند تا اصل واقعیت. آیا می‌خواستید به این نکته اشاره کنید؟

ملکی: یکی از نویسندگان این کتاب به زبان انگلیسی، آقای رابرت جرویس که اخیرا درباره سازوکارهای سیاسی بهتر و متناسبانه در دوران کرونا فوت کرد، می‌گوید فرض کنید من و شما همسایه هستیم، من دیوار کوتاهی بینمان را دو ردیف بلندتر می‌کنم. ادراک شما به‌عنوان همسایه من چیست. من چرا این کار را می‌کنم؟ اولین ادراک این است که من از شما می‌ترسم. شما هم همین فکر را می‌کنید و دو ردیف آجر هم شما روی هم‌گذارید. این را اگر در سطح کشور بیاورید، وقتی شما یک هواپیمای جنگنده در خریدید یعنی می‌خواهید من را تهدید کنید. من می‌روم نوع بهتری را می‌خرم. به این قضیه «تهدید مارپیچی» می‌گوید و همین‌طور ادامه پیدا می‌کند و به اینجا می‌رسد که می‌بینید امارات مدتها عربی چقدر سلاح‌های با تکنولوژی بالا دارد و در حالی که حتی می‌توانند اسرائیل، یا عربستان سعودی که به همان مسئله تهدید مربوط می‌شود. این ادراک یا سوءادراک است.

در مورد ایران و ایالات متحد هم به نظر می‌رسد اگر روابط ما با آمریکا سال ۱۸۵۰ درست شده باشد تا ۱۹۵۳ یعنی کودتای ۲۸ مرداد، آمریکا در ایران یک موجود دوست‌داشتنی بود. برای اینکه روسیه و انگلستان مدام استعمار و استثمار می‌کردند و پرچم‌شان را جایی سردرها می‌زدند و بادنماه به اینها وابسته بود. ایالات متحده این کارها را نمی‌کرد. یا اینرا نزدیک بود. کمرک و سیستم مالی ما را درست می‌کرد و بعد از جنگ جهانی دوم هم سیاه صلح در ایران ماند که پیامدهای زیادی برای ایران داشت. مثلا انتشارات فرانکلین به ما ویراستاری جدید را داد. فرانکلین پروژه تحصیلی تعلیمی ناشران نیویورک بود. اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد، این روی آمریکا کار رفت و ایران به قدری جذاب بود که اول قرارداد کنسرسیوم را برای نفت بستند. بعد ساواک درست شد و بعد مسائلی که دوران کلیدی نیکسون اتفاق افتاد؛ مسئله سرمایه‌گذاری در ایران و شهادت آیت‌الله سعیدی و دیگر مسائلی که تا سال ۵۷ پیش آمد. بنابراین از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۶ آمریکایی‌ها درست کار ایران را مدیریت می‌کردند. اما، این طبقه متوسط ایران را عصبانی کرد. به‌خصوص بعد از بالارفتن قیمت نفت که خیلی از مردم ایران دیگر نگرانی‌اش بابت معاش و معیشت نداشتند و بنابراین به جای اینکه مدرگرسه باشند حالا می‌توانستند به حسینیه ارشاد بروند و حرف‌های دکتر شریعتی و مرحوم اسناد شهید مطهری را گوش کنند. به جز حال انقلاب اسلامی، از آن موقع تلقی‌ها یا ادراک ایران نسبت به ایالات متحده به سمت منفی رفت و آنها هم همین‌طور. اینکه کدامیک اولین کار را کردند، به نظرم آمریکایی‌ها شروع کردند. خیلی سفارت خانه‌ها که شما در آن کار سیاسی می‌کنید و البته وابسته امنیتی هم دارید. آن موقع خیلی در شمیران بود به دیماسرسان آزمن آمریکا که این بیمارستان اخیرا شده. از کل سیستمی که در سفارتخانه آنجا، یک بکاب نداشتند و با واشنگتن مستقیم از طریق تلفن در ارتباط بودند. بلوزکردنی بود. اما دوستانی هم در دانشگاه صنعتی شریف و امیرکبیر به اشتباه به سفارت حمله کردند و سوءادراک بیشتر شد. خلاصه دهه ۶۰ قانون و فرمان وابست‌جمهوری آن‌طرف هست که هرکدام سوءادراک را بیشتر و بیشتر کردند تا به اینجا رسیده است.

آقای دکتر قهرمان‌پور به نظرم این بحث آقای ملکی مهم است که صدای واحدی از طرف آمریکایی‌ها نمی‌شنویم. از دو نوعی آشوب دیده می‌شود. اما چه‌بسا در واقعیت چنین آشوبی وجود ندارد. تصور بیرونی ما این است که صداهای مختلفی وجود دارد و وقتی صداهای مختلفی وجود دارد، ارائه‌کنندگان دیگر می‌توانند راحت‌تر نفوذ و یا طبقه‌هایی که به آنها نزدیک‌تر هستند، لابی کنند و ارائه بگیرند. اتفاقی که در دورهای که آقای ملکی دیلمات بود و مسئولیت رسمی داشت، افتاده بود و ایران در آمریکا لابی‌هایی داشت که می‌توانست به‌صورت مستقیم مسائل خودش را منتقل کند یا حداقل اینکه بدون واسطه مسائلش را از طیف لابی‌های ایرانی عنوان کند. به نظرتان شما چه اتفاقی افتاده که الان یک صدای واحد شده ایرانی از آمریکایی‌ها می‌شنویم؟

قهرمان‌پور: شاید این روزها به‌نوعی غیرعقلانی به نظر می‌رسد و اجماع نخبگان در آن دیده نمی‌شود. به نظرتان این حالت آشفته که البته ما از بیرون شاهدش هستیم، در آمریکا چه اثری دارد و آیا امکان دارد اتفاقات پیش‌بینی‌نشده‌ای در این وضعیت به وجود بیاید یا خیر؟

عباس ملکی: روابط بین‌الملل را که از دور نگاه می‌کنیم یک سیستم هرج‌ومرج یا کاتیک (Chaotic) وجود دارد. جوامع هم به همین ترتیب. به‌خصوص جوامع دموکراتیک را که از دور نگاه می‌کنید می‌بینید چقدر شلوغ است. یکی از مسائلی که واشنگتن دی‌سی، پایتخت ایالات متحده دارد، این است که هیچ‌وقت صدای واحدی از آنجا به گوش نمی‌رسد و به نظر می‌رسد تا به حال هیچ کشوری یک سیاست واحد از طرف ایالات متحده ندیده است. مثال معروفش شاه است که در عین حال که بعضی وقت‌ها با دولت خیلی نزدیک بود، نفت می‌داد و جنگنده می‌گرفت. اما کنکره اذیتش می‌کرد یا حزب مقابل و برعکس. این مسئله در دوره قبل از انقلاب ایران بارها اتفاق افتاد. در مورد بعد از انقلاب هم به نظر می‌رسد که صدای واحدی نیست. این نکته را هم بگویم که بعضی‌ها دنبال این هستند که کل صداهای پایتخت آمریکا را یکجا داشته باشند. مثلا عربستان سعودی از طریق نفت، پول، خرید سهام و ملک، یا در دوره‌ای جمهوری خلق چین می‌خواست این کار را بکند. اینها همه شکست خوردند، به دلیل اینکه ذات کار ایالات متحده است و تا حد زیادی هم به ریشه‌های ایالات متحده ی